

## فرایندهای واژه‌سازی زبان فارسی و استقلال صرف و نحو

علاءالدین طباطبایی<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از مسائلی که در چهار دهه گذشته در میان زبان‌شناسان گشتاری - زایشی محل بحث بوده است، رابطه میان صرف و نحو است. پرسشی که هم اکنون در این حوزه مطرح است، این است: آیا ساخت واژه دستگاه مستقلی است یا می‌توان آن را زیرمجموعه‌ای از نحو به شمار آورد؟ در این مقاله کوشیده‌ایم با توجه به فرایندهای واژه‌سازی زبان فارسی نشان دهیم که پذیرش استقلال صرف و نحو موجه‌تر به نظر می‌رسد.

مهم‌ترین دلایلی که ارائه کرده‌ایم، به قرار زیر است:

- ۱- همه گروه‌های نحوی دارای هسته‌اند، اما شمار بسیاری از واژه‌های پیچیده فاقد هسته‌اند.
  - ۲- شمار بسیار زیادی از واژه‌های مرکب معنایی پیش‌بینی‌پذیر دارند، اما معنی آنها صرف، ویژه است و سرجمع معانی اجزای سازنده‌شان نیست.
  - ۳- مقوله دستوری شمار بزرگی از واژه‌های مرکب با مقوله دستوری واژه‌های سازنده‌شان متفاوت است.
  - ۴- پسوند اشتقاقی «-ی»، هنگامی که به اسم افزوده می‌شود، در موارد بی‌شماری صفت می‌سازد، اما واژه‌های زیادی نیز وجود دارد که پسوند «-ی» آنها را به صفت تبدیل نمی‌کند. بر این اساس، می‌توان اسمها را به دو زیرگروه تقسیم کرد، اما این دو زیرگروه در نحو معتبر نیستند و رفتار نحوی همانندی دارند.
  - ۵- جایگاه تکواژهای تصریفی در واژه‌های مرکب و گروههای نحوی متفاوت است.
  - ۶- طرح تکیه در واژه‌های مرکب و گروههای نحوی با هم تفاوت دارد.
- واژه‌های کلیدی:** تراوش، گروه نحوی، واژه پیچیده، واژه مشتق، واژه مرکب، مقوله صرف‌ویژه

## ۱. مقدمه

ارتباط میان دستگاه‌های صرف و نحو همواره در میان زبان‌شناسان زایشی محل نزاع بوده است. در اواخر دهه ۱۹۷۰ اختلاف نظرهایی که در مورد ماهیت دستگاه واژه‌سازی و واژگان پیش آمده بود، موجب شد که در میان دستوریان زایشی دو گرایش کاملاً متفاوت پدید آید، که یکی از آنها معنی‌شناسی زایشی و دیگری واژه‌گرایی نام‌گرفت (نک. بورر، ۲۰۰۷: ۱۵۱). در واژه‌گرایی فرض بر این بود که قواعد ناظر بر صرف با قواعد ناظر بر نحو هیچ تعاملی ندارند (لیبر ۱۹۹۲: ۱۴). از طرف دیگر، در معنی‌شناسی زایشی می‌کوشیدند از نحو چنان تعریفی به دست دهند که قواعد ناظر بر ساخته شدن واژه‌ها را نیز شامل شود (نک. بورر، ۲۰۰۷؛ ۱۵۱؛ اسپنسر، ۱۹۹۱: ۶۷-۷۲). از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد بار دیگر همین بحث در چهره‌ای جدید و با این پرسش مطرح شده است: "آیا واژه‌سازی دستگاه مستقلی است و محدودیتهای آن خاص خودش است یا زیرمجموعه‌ای از نحو است و تحت همان محدودیتهای نحوی قرار دارد....." (بورر، ۲۰۰۷: ۱۵۲). گروهی از زبان‌شناسان هم‌خویش را صرف این کرده‌اند که نشان دهند: "در دستور دستگاه مجزایی به نام دستگاه صرف وجود ندارد" (لیبر، ۱۹۹۲: ۱). به نظر این زبان‌شناسان "یک نظریه صرفی واقعاً ساده، نظریه‌ای است که در چارچوب آن لازم نباشد برای تبیین ساختمان واژه‌ها چیز تازه‌ای به نظریه نحو افزوده شود" (لیبر ۱۹۹۲: ۲۱).

از سوی دیگر، در مقابل اینان زبان‌شناسانی هستند که اعتقاد دارند دستگاه صرف متمایز و مستقل از نحو است، هرچند ممکن است شماری از قواعد واژه‌سازی همانند قواعد نحو باشند. به نظر اینان "واژه‌ها در سطح نحو و معنی‌شناسی گروه‌ها عناصری اتمی به شمار می‌آیند. البته، واژه‌ها دارای مشخصه‌ها یا خواص ویژه خود هستند اما این مشخصه‌ها [در سطح نحو] فاقد ساختارند و رابطه آنها با ساختمان درونی واژه در نحو معتبر نیست" (بورر ۲۰۰۷: ۱۵۲). به بیان دیگر، برونداد دستگاه صرف در دستگاه نحو به عنوان درونداد استفاده می‌شود، بی‌آنکه ساختار درونی آن عناصر در نحو اعتبار معنی‌داری داشته باشد (نک. همان: ۵۲-۵۳).

در این مقاله کوشیده‌ایم در حد توان خود و حوصله این مقاله تفاوت‌های صرف و نحو را نسبتاً به تفصیل بررسی کنیم و نشان دهیم که اگر صرف را جزئی از نحو به شمار آوریم، به چه مسائلی باید پاسخ دهیم.

## ۲. هسته در گروه‌های نحوی و واژه‌های پیچیده

همه گروه‌های نحوی، مانند گروه اسمی و گروه صفتی و گروه حرف اضافه‌ای، دارای هسته‌اند. به بیان دیگر، همه گروه‌های نحوی درون‌مرکزند (هگمن، ۱۹۹۲: ۹۵). معنای این سخن آن است که در همه گروه‌های نحوی عنصری وجود دارد که کل گروه را با خود هم‌مقوله می‌سازد. این هم‌مقوله‌سازی را تراوش (percolation) می‌نامند و منظور از آن، این است که هسته ویژگی‌های مقوله‌ای خود را به درون گروهی که خود هسته آن است، می‌تراود

(اسپنسر ۱۹۹۱: ۱۸۶). برای مثال، گروه اسمی "این کتاب خواندنی" از سه واژه تشکیل شده است: صفت اشاره (این)، اسم (کتاب)، صفت (خواندنی). کل این گروه مقوله خود را از هسته خود، که همان کتاب است، می‌گیرد. حال باید ببینیم در صرف وضعیت چگونه است: آیا همه واژه‌های پیچیده (غیر بسیط) دارای هسته‌اند؟ واژه‌های پیچیده را برحسب ساختمان به دو گروه می‌توان تقسیم کرد: مشتق و مرکب. واژه مشتق از طریق وندافزایی ساخته می‌شود: دانش (دان + ش)، آهنگر (آهن + گر)، دانا (دان + ا). واژه مرکب از ترکیب دست کم دو واژه به دست می‌آید: هنرمندپرور، آسیب‌پذیر، آب‌انبار.

## ۱-۲. هسته در واژه‌های مشتق

اگر بخواهیم بر حسب معیارهای نحوی سخن بگوییم، آن عنصری از هر واژه پیچیده که مقوله دستوری آن را مشخص می‌کند، هسته به شمار می‌آید. این عنصر در واژه‌های مشتق یک وند (پیشوند یا پسوند) است: "مقوله هر واژه مشتق را بیرونی‌ترین وند آن تعیین می‌کند. برای مثال، در واژه declaration پسوند -ation است که مقوله آن را تعیین کرده است" (کارستیرز-مک‌کارتی ۱۹۹۲: ۱۰۴). بنابراین، در واژه‌هایی مانند هنرمند و دادگر و کوشش به ترتیب پسوندهای "مند" و "گر" و "ش" هسته به شمار می‌آیند، زیرا مقوله واژه را تعیین کرده‌اند؛ به این معنی که مثلاً صفت بودن هنرمند از پسوند "مند" ناشی شده است. از این رو، می‌توان گفت که در زبان فارسی پنج قاعده اشتقاقی زیر (درکنار دهها قاعده دیگر) اعتبار دارد:

اسم + مند ← صفت: هنرمند، دانشمند، خردمند

اسم + گر ← صفت: دادگر، حيله‌گر، ستمگر

اسم + ناک ← صفت: خطرناک، دردناک، وحشتناک

ستاک حال + ش ← اسم: کوشش، پوشش، ورزش

صفت + ا ← اسم: پهنا، گرما، درازا  
اما همه وندهای فارسی باعث تغییر مقوله نمی‌شوند. برای مثال، پنج پسوند زیر به اسم افزوده می‌شوند و واژه مشتق همچنان به مقوله اسم تعلق دارد:

اسم + گاه ← اسم: تعمیرگاه، درمانگاه، آموزشگاه

اسم + ه ← اسم: تیغه، دسته، ریشه

اسم + دیس ← اسم: طاقدیس، ناودیس، تندیس

اسم + ک ← اسم: انارک، پفک، بادامک

اسم + چه ← اسم: دریاچه، طاقدیچه، بازارچه

همین وضعیت بر پیشوندهای فارسی نیز حاکم است. شماری از پیشوندهای فارسی باعث تغییر مقوله می‌شوند:

با + اسم ← صفت: باهوش، باسلیقه، باتدبیر

بی + اسم ← صفت: بی‌پول، بی‌عرضه، بی‌رحم

ب - + اسم ← صفت: بجا، بحق، بروز  
 اما شمار دیگری باعث تغییر مقوله نمی‌شوند:  
 ابر- + اسم ← اسم: ابرمرد، ابرشهر، ابرقدرت  
 نا - + صفت ← صفت: نادرست، ناپاک، نامناسب  
 پاد - + اسم ← اسم: پادزهر، پادتن، پادزیست

بنابراین وندهای فارسی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: ۱- گروهی که باعث تغییر مقوله می‌شوند و می‌توان آنها را مقوله‌گذاران نامید؛ ۲- گروهی که باعث تغییر مقوله نمی‌شوند و می‌توان آنها را مقوله‌ناگذاران نامید.<sup>۱</sup> بنابراین، آن قاعده نحوی بدون استثنا که بر اساس آن همه گروه‌های نحوی دارای هسته‌اند؛ یعنی دارای عنصری هستند که مقوله گروه را تعیین می‌کند، در سطح صرف اعتبار مطلق ندارد و واژه‌های مشتق بسیاری در زبان فارسی وجود دارد که مضمول این قاعده نمی‌شوند. البته، باید توجه داشت که فرایندهای اشتقاقی ناگذاران در سطح صرف معتبر هستند، زیرا در درون یک طبقه بزرگ یک یا چند زیرطبقه پدید می‌آورند؛ مثلاً از ترکیب اسم با پسوندهای زیر اسم مکان و اسم ابزار ساخته می‌شود:

اسم + - گاه ← اسم مکان: تعمیرگاه، درمانگاه، آموزشگاه  
 اسم + - ان ← اسم مکان: چناران، گرگان، گیلان  
 اسم + - ستان ← اسم مکان: کردستان، نخلستان، گلستان  
 اسم + - ه ← اسم ابزار: دسته، پایه، نقشه  
 اسم + - ک ← اسم ابزار: مگسک، سمعک، سبیک

همه واژه‌های بالا، علی‌رغم تفاوت‌هایی که در ساختار صرفی‌شان وجود دارد، اسم هستند، اما هر گروه به زیرمقوله‌های متفاوتی تعلق دارد.

به بیان دیگر، اشتقاق در کلیت خود فرایندی است که باعث تغییر مقوله می‌شود، اما گاهی کل مقوله دستوری را تغییر می‌دهد و گاهی در داخل یک طبقه تغییر پدید می‌آورد (نک. لاینز، ۱۹۹۰: ۳۱-۳۲)؛ مثلاً در "گیره" که با افزودن پسوند "ه" به ستاک حال "گیر" ساخته شده، کل مقوله دستوری تغییر کرده، یعنی فعل به اسم تبدیل شده‌است، اما در "آموزشگاه" که با پیوستن "گاه" به اسم مصدر "آموزش" ساخته شده، اسم مصدر به اسم مکان تبدیل گردیده و تغییر در درون طبقه اسم پدید آمده است.

اما نکته قابل توجه در بحث ما این است که این تفاوت میان زیرمقوله‌های صرفی، در سطح نحو معتبر نیست و رفتارهای نحوی اسم مکان و اسم ابزار و مانند اینها همانند است؛ به این معنی که:

۱- همه آنها به اعتبار اینکه اسم هستند، می‌توانند همه نقشهای نحوی را برعهده گیرند که اسمها در مفهوم عام، می‌توانند برعهده بگیرند؛ مثلاً همه آنها می‌توانند فاعل، مفعول تمیز، مضاف، مضاف الیه، موصوف واقع شوند، مانند تعمیرگاه و سبیک در جمله‌های زیر:

**فاعل**

تعمیرگاه نیاز ضروری هر شهر است.  
سیبک یکی از مهمترین قطعات سامانه تعلیق در خودرو است.

**مفعول**

باران شدید تعمیرگاه را خراب کرده است.  
باید هرچه زودتر سیبک را عوض کنی.

**تمیز**

اسم اینجا را گذاشته ای تعمیرگاه!

ما به این می‌گوییم سیبک.

۲- از نظر هم‌آیی نیز همانند هستند، مانند گلستان و باغ در مثالهای زیر:

|                |             |
|----------------|-------------|
| گلستان بزرگ    | باغ بزرگ    |
| گلستان باطراوت | باغ باطراوت |
| گلستان خشک     | باغ خشک     |
| گردش در گلستان | گردش در باغ |

**۲-۲. هسته در واژه‌های مرکب**

شمار بسیار بزرگی از واژه‌های پیچیده فارسی واژه مرکب محسوب می‌شوند. هسته را در واژه‌های مرکب از دو دیدگاه می‌توان تعیین کرد: نحوی و معنایی.

هسته نحوی همان واژه‌ای است که از طریق تراوش کل واژه مرکب را با خود هم‌مقوله می‌سازد. برای مثال در زبان فارسی قواعد زیر را می‌توان باز نوشت:

۱- صفت + اسم ← صفت مرکب<sup>۲</sup>

مثال: خوش نام، بد سیرت، کم آب، پرمصرف، لاغراندام

۲- اسم + صفت ← صفت مرکب

مثال: چشم تنگ، قدبلند، گردن دراز، موسفید، دل‌پاک

در دو گروه واژه بالا تشخیص هسته دستوری امکان پذیر است، زیرا واژه مرکب از دو واژه که هر کدام به مقوله متفاوتی تعلق دارند، ساخته شده است و به سهولت می‌توان دریافت که صفت بودن کل واژه مرکب از جزء صفتی ناشی شده است.

اما وضع همه واژه‌های مرکب چنین نیست؛ مثلاً شمار بسیار زیادی از اسم‌های مرکب از ترکیب دو اسم ساخته شده‌اند که می‌توان آن را با قاعده زیر بیان کرد:

## ۳- اسم + اسم ← اسم مرکب

مثال: گلخانه، دانش‌سرا، آب‌انبار، رزم‌ناو، سپه‌سالار

در این اسم‌های مرکب، نه بر اساس مقوله اجزای سازنده، بلکه بر اساس روابط معنایی میان دو واژه می‌توان هسته را تعیین کرد. چنین اسم‌های مرکبی درون‌مرکز نام دارند و در آنها یک هسته معنایی وجود دارد که واژه دیگر آن را محدود می‌کند (نک. اسپنسر، ۱۹۹۱: ۳۱۰). بنابراین، در اسم‌های مرکب دارای ساختار "اسم + اسم" آن واژه‌ای که کل واژه مرکب در شمول معنایی آن قرار می‌گیرد، هسته محسوب می‌شود. مثلاً آب‌انبار نوعی "انبار" است و گلخانه نوعی "خانه" و بنابراین "انبار" و "خانه" در این دو واژه هسته به شمار می‌آیند.

اما همه واژه‌های دارای ساختار "اسم + اسم" چنین نیستند، زیرا در موارد نسبتاً زیادی واژه‌های حاصل از این ساختار یا اسم مرکب برون‌مرکز هستند یا صفت، براساس قواعد زیر:

## ۴- اسم + اسم ← اسم مرکب برون‌مرکز

مثال: لاک‌پشت، خارسر، هنرپیشه، سیاه‌گوش، سگ‌دست

## ۵- اسم + اسم ← صفت مرکب

مثال: کمان‌پیکر، جهان‌وطن، شیرشکار، انسان‌صفت، دل‌رحم

## ۶- اسم + همان اسم ← صفت مرکب / قید مرکب

مثال: راه‌راه، پیچ‌پیچ، دندان‌دندانه، ذره‌ذره، قطعه‌قطعه

## ۷- ضمیر مشترک + اسم ← صفت

مثال: خوددرای، خودباور، خودالقا، خودکام، خود‌سانسور.

چنانکه می‌بینیم، با قواعد (۴) و (۵) و (۶) و (۷)، واژه‌هایی حاصل می‌آید که نه می‌توان هسته نحوی آنها را مشخص کرد، نه هسته معنایی آنها را و بنابراین، بی‌هسته محسوب می‌شوند.

خلاصه کلام آنکه در بسیاری از واژه‌های مرکب نیز مانند بسیاری از واژه‌های مشتق، تشخیص هسته (خواه نحوی، خواه معنایی) امکان‌پذیر نیست، حال آنکه هیچ گروه نحوی وجود ندارد که فاقد هسته باشد.<sup>۳</sup>

## ۳. معانی صرف‌ویژه

شمار زیادی از واژه‌های مرکب از معنایی برخوردارند که سرجمع معانی اجزای سازنده آنها نیست. برای مثال، دو گروه واژه زیر را در نظر می‌گیریم:

| <u>گروه الف</u> | <u>گروه ب</u> |
|-----------------|---------------|
| خوش‌ظاهر        | پیرمرد        |
| بد‌منظر         | بزرگراه       |
| قوی‌پنجه        | شوراب         |

این هردو گروه دارای ساختار "صفت + اسم" هستند، اما مقوله نحوی و معنای آنها با هم متفاوت است، چنانکه در زیر می‌بینیم:

| <u>گروه الف</u>          | <u>گروه ب</u>   |
|--------------------------|-----------------|
| خوش‌ظاهر: دارای ظاهر خوش | پیرمرد: مرد پیر |
| بد منظر: دارای منظر بد   | بزرگراه: راه    |
| قوی‌پنجه: دارای پنجه قوی | شورآب: آب شور   |

واژه‌های گروه (الف) صفت مرکب و گروه (ب) اسم مرکب‌اند. واژه‌های گروه (ب) معنایشان سر جمع معانی واژه‌های سازنده‌شان است، اما واژه‌های گروه (الف) علاوه بر معانی اجزای سازنده معنای دارندگی را نیز می‌رسانند و به بیان دیگر، در آنها افزایش معنایی روی می‌دهد. شمار واژه‌های مانند گروه (الف) بسیار زیاد است، از این جمله‌اند: *لاغراندام*، *پرمصرف*، *کم‌آب*، *سیاه‌دل*، *شوربخت*.

علاوه بر مثالهای بالا، فرایندهای ترکیبی دیگری نیز وجود دارد که در آنها افزایش معنایی رخ می‌دهد:

اسم + صفت ← صفت مرکب

دل‌پاک: دارنده دل پاک

دل‌خوش: دارنده دل خوش

موسفید: دارنده موی سفید

دیگر مثالها: قوی‌پنجه، پوزه‌باریک، گردن‌باریک، پنجه‌طلایی، لب‌قیطانی.

افزایش معنایی که در واژه‌های بالا می‌بینیم، قاعده‌مند است و نتیجه ترکیب دو واژه با هم است و بنابراین، خاص دستگاه صرف است.

#### ۴. مقوله مستقل از اجزای ترکیب

کسانی که با فرایندهای واژه‌سازی در زبان فارسی آشنا هستند، می‌دانند که یکی از زیاده‌ترین فرایندهایی که از رهگذر آن صفت فاعلی مرکب ساخته می‌شود، فرایند زیر است:

اسم + ستاک حال ← صفت فاعلی<sup>۴</sup>

مثال: مردم‌فریب: فریبنده مردم

انسان‌گریز: گریزنده از مردم

دل‌خراش: خراشنده دل

دیگر مثالها: خداشناس، میهن‌پرست، سحرخیز، گازسوز، علم‌آموز

چنانکه از معنای این ترکیب‌ها برمی‌آید، ستاک حال در ترکیب با اسم معنی فاعلی یافته است، یعنی معنایی که به صورت مستقل وجود ندارد. باید توجه داشت که نمی‌توان گفت ستاکهای حال از طریق تغییر مقوله به صفت تبدیل شده‌اند، زیرا این عناصر اگر هم تغییر مقوله یابند، عموماً به اسم تبدیل می‌شوند، مانند فروش، آویز، پرهیز.

## ۴-۱ پاسخ به یک ایراد مقدر

ممکن است گفته شود که ستاکهای حال در این ترکیبها نوعی پسوندواره هستند (برای مثال، نک. کشانی، ۱۳۷۱: ۵۵) و از این رو، باید آنها را در حکم پسوندهای دارای معنی فاعلی (مثلاً مانند نَده) در نظر گرفت. اما باید توجه داشت که ستاکهای حال موجود در ساختار "اسم + ستاک حال" به هیچ وجه رابطه‌اشان با صورت فعلی قطع نشده‌است و در آنها روابط نحوی میان جزء اسمی و ستاک حال از ساخت موضوعی هر فعل منشا می‌گیرد؛ مثلاً در ترکیب‌هایی که در آنها ستاک حال یک فعل متعدی به کار رفته‌است، جزء اسمی در غالب موارد مفعول فعل است، مانند:

ضربه‌گیر: چیزی که ضربه را می‌گیرد.

راهزن: کسی که راه را می‌زند.

جامعه‌شناس: کسی که جامعه را می‌شناسد.

همچنین در ترکیب‌هایی که دارای ستاک حال یک فعل لازم هستند، جزء اسمی یکی از متممهای حرف اضافه‌ای فعل است، مانند:

انسان‌ستیز: کسی که با انسان می‌ستیزد.

خداترس: کسی که از خدا می‌ترسد.

شهرنشین: کسی که در شهر می‌نشیند (زندگی می‌کند).

بنابراین، باز هم می‌توان نتیجه گرفت که ویژگی‌های معنایی و نحوی تازه در چنین ترکیب‌هایی صرف‌بنیاد است.

## ۵. واژه‌های ناخودایستا در کلمات مرکب

"در برخی زبانها عناصری که واژه مرکب می‌سازند، واژه‌های آزاد و خودایستا نیستند، بلکه ستاک یا ریشه‌اند" (اشتکائر و لیبر ۲۰۰۹: ۴). این نکته بی‌تردید در مورد بسیاری از واژه‌های مرکب فارسی صادق است. چنانکه گفتیم، یکی از زیاترین فرایندهای ترکیب ساز در زبان فارسی فرایند "اسم + ستاک حال ← صفت فاعلی" است. ستاک‌های حال در سطح نحو هیچ‌گاه به تنهایی به کار نمی‌روند. برای مثال، ستاک حال "پذیر" در هیچ گروه نحوی به صورت مستقل ظاهر نمی‌شود و تنها هنگامی که یک فرایند صرفی بر روی آن اعمال شود، مثلاً با یک پسوند یا یک اسم ترکیب شود و واژه‌هایی مانند پذیرا، پذیرنده، پذیرش، آسیب‌پذیر، دلپذیر و شکست‌ناپذیر به دست آید، می‌تواند در گروه‌های نحوی به کار رود. این نکته نیز وجود دستگاه صرف را الزامی می‌سازد.

## ۶. مقوله صرف‌ویژه

گاهی برحسب معیارهای صرفی ناچاریم به وجود مقوله‌ای قائل شویم که پذیرش آن در سطح نحو لزومی ندارد؛ به این معنی که رفتارهای نحوی‌اش چنان نیست که در مقوله‌ای مستقل بگنجد. شماری از اسم‌ها و صفت‌های فارسی چنین وضعیتی دارند.

چنانکه می‌دانیم، اگر به اسم، پسوند "ی" بیفزاییم تبدیل به صفت می‌شود:



اسم + ی ← صفت

مثال: تلفنی (تماس تلفنی)، چوبی (میز چوبی)، کتابخانه‌ای (تحقیق کتابخانه‌ای)، آبی (ورزشهای آبی)، سفی (پنکه سفی)، قلمی (باتری قلمی)، دیداری (رسانه‌های دیداری)، کاغذی (ببرکاغذی)، نفتی (دلارهای نفتی)، هسته‌ای (سلاحهای هسته‌ای).

تعداد این گونه اسم‌ها خارج از شمار است.

اما از سوی دیگر، شمار نسبتاً زیادی اسم نیز وجود دارد که نمی‌توانیم با پسوند "ی" از آنها صفت بسازیم بلکه با افزودن پسوند «-ی» به آنها اسم عمل یا اسم حالت ساخته می‌شود.<sup>۵</sup>

شاگرد ← شاگردی

بچه ← بچگی

آهنگر ← آهنگری

مادر ← مادری

سپرساز ← سپر سازی

دشمن ← دشمنی

شاعر ← شاعری

دوست ← دوستی

نجار ← نجاری

ارباب ← اربابی

مهندس ← مهندسی

پزشک ← پزشکی

نقاش ← نقاشی

دبیر ← دبیری

برده ← بردگی

اگر بخواهیم اسم‌های بالا را به صفت تبدیل کنیم، غالباً باید پسوند «-انه» به آنها بیفزاییم: شاعرانه، دشمنانه، مادرانه، دوستانه، بچگانه. بنابراین، اسمهای فارسی را از نظر نحوه ساختن صفت از آنها می‌توانیم به دو گروه متمایز تقسیم کنیم:

۱- گروهی که با پسوند "ی" از آنها صفت می‌سازند؛ ۲- گروهی که با پسوند «-ی» از آنها صفت ساخته

نمی‌شود و برای ساختن صفت باید پسوند دیگری (مثلاً «-انه») به آنها بیفزاییم. به این ترتیب ناچاریم چنین

اسمهایی را در یک مقوله صرفی قرار دهیم و نامی برای آن برگزینیم. اما تمایز میان گروه ۱ و گروه ۲ در نحو

انعکاس نمی‌یابد، زیرا هر دو به مقوله اسم تعلق دارند و رفتارهای نحوی‌شان یکسان است.

اگر صرف دستگاهی مستقل از نحو نبود، چنین تمایزی می‌بایست در دستگاه نحو نیز انعکاس یابد.

## ۷. جایگاه تکواژهای تصریفی در واژه‌های مرکب و گروههای نحوی

در گروههای نحوی تکواژهای تصریفی، مانند تکواژهای جمع و صفت تفضیلی و عالی، می‌توانند در بینابین عناصر

سازنده آنها قرار گیرند، مانند مثالهای زیر:

این کتابهای جالب

آن درختان سیب

بزرگ‌ترین حادثه تاریخ

اما در زبان فارسی تکواژهای تصریفی همواره در پایان واژه مرکب قرار می‌گیرند، صرف نظر از اینکه واژه مرکب به چه مقوله‌ای تعلق داشته باشد و مرکب از چه واژه‌هایی باشد و از نظر روابط نحوی، میان اجزای آن چه روابطی برقرار باشد؛ برای مثال در فارسی از ترکیب دو اسم واژه‌های مرکب زیر ساخته می‌شود:

#### ۷-۱. اسم مرکب

اسم‌های مرکب حاصل از ترکیب دو اسم را می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد:

۱- هسته آغاز: پسرخاله، دسته موتور، آب‌لیمو

۲- هسته پایان: دندانپزشک، گلخانه، کمردرد

۳- برون‌مرکز: سگدست، لاک‌پشت، بهارخواب

۴- متوازن: چلوکباب، کره عسل، شیرقهوه

۵- بدل‌واره: پسرپچه، چک‌پول، شترمرغ

#### ۷-۲. صفت مرکب

صفت‌های مرکبی که از ترکیب دو اسم حاصل می‌شوند، به گروه‌های زیر قابل تقسیم هستند:

۱- صفت تشبیهی: ماهرو = دارای روی چون ماه

کمان‌پیکر = دارای پیکر چون کمان

سروقد = دارای قد چون سرو

۲- صفت فاعلی: شیرشکار = شکارکننده شیر

میهن دوست = دوست دارنده میهن

شب‌پرواز = پروازکننده در شب

۳- صفت دارندگی: آبله‌رو = دارای روی آبله دار

آتش‌مزاج = دارای مزاج آتشین

ایران‌تبار = دارای تبار ایرانی

در همه واژه‌های مرکب بالا تکواژهای تصریفی همواره در پایان قرار می‌گیرند:

پسرخاله‌ها، دندان‌پزشکان، میهن‌دوست‌تر.

نکته جالب توجه این است که اسم‌های مرکب هسته آغاز را می‌توان با افزودن کسره اضافه به اسم اول به گروه نحوی تبدیل کرد، که در این صورت برای جمع بستن آن باید تکواژ جمع به واژه اول افزوده شود؛ مثلاً پسرخاله‌ها به پسرهای خاله تبدیل می‌شود، اما در این صورت در بسیاری موارد تغییر معنی به وجود می‌آید. برای مثال، پسرخاله‌ها با پسرهای خاله از نظر معنی تفاوت دارد، زیرا پسرخاله‌ها ممکن است به چند خاله تعلق داشته باشند، اما پسرهای خاله فقط از آن یک خاله‌اند.

در اسمهای ترکیب یافته از دو اسم، در مواردی اسم اول جمع است، مانند وقایع نگاری، اما در این صورت اسم جمع مکسر است و جمع‌های مکسر که از عربی وارد زبان فارسی شده‌اند، رفتار دستوری‌شان با واژه‌هایی که بر اساس قواعد تصریفی فارسی جمع بسته می‌شوند، تفاوت دارند (نک. قطره، ۲۵۷).

خلاصه کلام اینکه در فارسی تکواژهای تصریفی همواره در پایان واژه‌های مرکب قرار می‌گیرند. به بیان دیگر، رفتار یک واژه مرکب از نظر پذیرش تکواژهای تصریفی همانند یک واژه بسیط یا مشتق است و با رفتار گروه‌های نحوی تفاوت دارد. این مسأله نیز دلیل دیگری است بر اینکه دستگاه‌های صرف و نحو از یکدیگر متمایزند. البته، به این نکته توجه داریم که در برخی زبانها واژه‌های مرکب به اصطلاح درون‌تصریفی هستند؛ مثلاً در زبان انگلیسی در مواردی تکواژ جمع در بینابین دو واژه‌ای قرار می‌گیرد که با هم ترکیب شده‌اند:

Overseas investor  
Sales oriented  
Programs coordinator

(نک. لیبر و استکائر، ۲۰۰۹: ۱۳)

اما در هر حال در فارسی، و بی‌تردید در برخی زبان‌های دیگر، چنین وضعیتی وجود ندارد و قائلان به جدایی دستگاه‌های صرف و نحو باید به این نکته توجه داشته باشند.

## ۸. تکیه در واژه‌های مرکب و گروه‌های نحوی

چنانکه می‌دانیم، در فارسی هر واژه فقط یک هجای تکیه‌دار دارد و اسم‌ها و صفت‌ها و قیدها و حروف اضافه و اعداد همواره هجای آخرشان تکیه دار است. این موضوع در مورد واژه‌های مشتق و مرکب نیز صادق است: "در زبان فارسی درون کلمات مرکب و مشتق فقط یک هجا تکیه می‌گیرد" (میلانیان ۱۳۵۰: ۷۳).

بنابراین هر واژه، از هر تعداد تکواژ یا واژه که تشکیل شده باشد، در هر حال فقط آخرین هجای آن تکیه دار است، چنانکه در واژه‌های "زیرپوش"، و "برف‌پاک‌کن" و "بادمجان دور قاب چین" می‌بینیم، اما در گروه‌های نحوی هر واژه تکیه مستقل خود را دارد. برای مثال، در عبارت "پرده‌های اتاق نشیمن" هجای آخر هر یک از واژه‌های "پرده‌ها" و "اتاق" و "نشیمن" تکیه دار است. برای اینکه تمایز میان واژه‌های مرکب و گروه‌های نحوی روشن‌تر شود، مثالهای زیر را در نظر می‌گیریم:

۱- این تالار چهل ستون دارد.

۲- این تالار چهل ستون است.

در جمله (۱) "چهل ستون" یک گروه نحوی شامل عدد و معدود است و "چهل" و "ستون" هر کدام تکیه مستقل خودشان را دارند، حال آنکه در جمله (۲) "چهل ستون" فقط هجای آخرش تکیه دار است.

تفاوت طرح تکیه در گروه‌های نحوی و واژه‌های مرکب نیز دال بر این است که دستگاه‌های صرف و نحو از یکدیگر متمایزند و در حوزه آواشناختی نیز هر کدام قواعد خاص خود را دارد.

## ۹. نتیجه‌گیری

آنچه در این مقاله آوردیم، شواهدی بود که می‌توان برای اثبات استقلال دستگاههای صرف و نحو در زبان فارسی ارائه کرد، اما از دیدگاههای دیگری نیز می‌توان به این مسأله پرداخت؛ مثلاً از نظر جایگاه هسته در واژه‌های پیچیده و گروههای نحوی؛ چنانکه یکی از زبان‌شناسان حامی نظریه عدم استقلال صرف می‌گوید: "ما انتظار نداریم که زبانهایی یافت شود که در سطح بالاتر از واژه همواره هسته آغاز باشند و در سطح واژه همواره هسته پایان" (لیبر، ۱۹۹۲: ۷۶). افزون بر این، توجه به زیرمقوله‌های مقولات اصلی واژگانی، مثلاً اسم‌ها و صفت‌های گزاره‌ای، چنانکه در مقاله کریمی دوستان (۱۳۸۶) می‌بینیم و نیز توجه به مسأله ظرفیت اسمها و صفتها، چنانکه طیب‌زاده (۱۳۸۸) طرح و شرح کرده است، ممکن است در پیشبرد این بحث راهگشا باشند. چنین بررسیهایی مجال دیگری می‌طلبد. امید است این مقاله گامی باشد در جهت گشودن بحثهای نظری مربوط به ارتباط صرف و نحو، با تکیه بر داده‌های زبان فارسی.

## پانوشتها

۱. برای فهرست نسبتاً کاملی از ساختارهای اشتقاقی نک. صادقی (۱۳۷۰-۱۳۷۲)؛ طباطبایی، (۱۳۸۸)؛ برای بررسی زیرمقوله‌هایی که از طریق پسوندافزایی ساخته می‌شود نک. عادل رفیعی (۱۳۸۷).
۲. این قاعده، و نیز قواعد دیگری که در این مقاله خواهیم آورد، فقط الگوی غالب را نشان می‌دهد. به این معنی که از ترکیب «صفت + اسم» فقط صفت مرکب به دست نمی‌آید، بلکه گاهی اسم مرکب هم حاصل می‌شود، مانند پیرمرد، بزرگراه. اما غالب واژه‌هایی که دارای این ساختار هستند صفت مرکب‌اند.
۳. برای بحث نظری درباره جایگاه هسته در واژه‌های مرکب فارسی نک. علاءالدین طباطبایی (۱۳۸۲) ص ۱۹-۳۳؛ مجید خباز (۱۳۸۶).
۴. برای بررسی نسبتاً مفصل این فرایند نک. صادقی (۱۳۸۳).
۵. مراد از اسم عمل اسمی است که بر انجام گرفتن عملی دلالت می‌کند، مانند گچ‌کاری، نجاری، شاعری. ویژگی این اسم این است که می‌توانیم آن را با هم‌کرد «کردن» به مصدر مرکب تبدیل کنیم: گچ‌کاری کردن، نجاری کردن، شاعری کردن. منظور از اسم حالت اسمی است که حالتی را می‌رساند و در آن پسوند «-ی» معنی بودن را می‌دهد. درستی = درست بودن؛ برادری = برادر بودن؛ دشمنی = دشمن بودن.
۶. مثلاً به اعتبار اینکه اکثر قریب به اتفاق این اسمها (و نه همه آنها) انجام‌دهنده عملی هستند می‌توان آنها را اسم عامل نامید.

## کتابنامه

- خباز، مجید. (۱۳۸۶). «جایگاه هسته در کلمات غیر فعلی فارسی» دستور، ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان، ج ۳، شماره مسلسل ۳، صص ۱۵۳-۱۶۶.
- رفیعی، عادل. (۱۳۸۷). «پسوندازی اشتقاقی در زبان فارسی»، دستور، ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان، ج ۴، شماره مسلسل ۴، صص ۶۹-۱۰۵.
- صادقی، علی اشرف. (از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۲). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، نشر دانش (شماره‌های از خرداد و تیر ماه ۱۳۷۰ تا آذر - اسفند ۱۳۷۲).
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۸۳). «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل»، دستور، ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان، ج ۱، ش ۱، صص ۵-۱۲.
- طباطبایی، علاءالدین. (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، علاءالدین. (۱۳۸۸). *ساختمان واژه و مقوله دستوری*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- طیب‌زاده، امید. (۱۳۸۸). «ظرفیت صفت در فارسی»، دستور، ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان، جلد ۵، شماره مسلسل ۵، صص ۳-۲۶.
- کریمی دوستان، غلامحسین. (۱۳۸۶). «اسامی و صفات گزاره‌ای در زمان فارسی» دستور، ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان، ج ۵، شماره مسلسل ۳، صص ۱۸۷-۲۰۲.
- کشانی، خسرو. (۱۳۷۱). *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- قطره، فریبا. (۱۳۸۶). رساله دکتری «تصریف در زبان فارسی»، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی.
- میلانیان، هرمز. (۱۳۵۰). «کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، سال هجدهم، ش ۳، صص ۶۹-۸۴.

- Borer, Hagit (2007), "Morphology & Syntax", *The Handbook of Morphology*, Edited by Andrew Spencer & Arnold M. Zwicky London: P. 151- 190. Oxford: Blackwell publishing,
- Carstairs- McCarthy, Andrew (1992). *Current Morphology*. London: Routledge.
- Haegeman, L.(1992). *Introduction to Government & Binding Theory*. Oxford: Blackwell.
- Lieber, Rochelle (1992). *Deconstructing Morphology*. Chicago: Chicago University Press.
- Lieber, R. & Stekauer, P.(2009). "Introduction: Status & definition of compounding", *The Oxford Handbook of Compounding*, Edited by Lieber & Stakuer, Oxford: Oxford University Press.p. 3 -18.
- Lyons, J.(1990), *Language & Linguistics: An Introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Spencer, Andrew (1991). *Morphological Theory*. Oxford: Blackwell.